

یک دانه نور یک خرمن آفتاب

گفت‌وگو: فاطمه رضایی

گفت‌وگو با بیژن مرادی، مدیر مدرسه استان شیراز

رضایت خدا و شادی خلق او را در نظر دارند، برای ما غریب یا شاید غیرممکن است، اما آن‌ها یک نمونه کوچکش را ساخته‌اند و امیدوارانه به آینده‌ای چنین فکر می‌کنند. این افقی است که آیات قرآن پیش روی آنان گشوده است. آقای «بیژن مرادی»، مدیر مدرسه راهنمایی غیردولتی شهید چمران، خود در این باره می‌گوید:

از حدود سی سال پیش که معلم مدرسه شدم، در ذهنم بود که آیات قرآن برای عمل کردن است و به این فکر می‌کردم که تلاش کنم حداقل ده آیه را به عمل درآورم. ده سال قبل که با دست خالی مجوز تأسیس مدرسه را گرفتم، به دنبال عملی کردن این آرزو بودم. اول از هر کار، طبق آیه شریف «قولوا للناس حسنی» از سوره بقره که مردم را به زیبا سخن گفتن دعوت می‌کند، نوجوانان مدرسه را با نام‌های نیکو صدا کرده‌ام: دوست من، رفیق من، مرد من، یار امام زمان (عج) و یار امام حسین (ع). خداوند با آن عظمت، حضرت ابراهیم (ع) را یار خودش (خلیل الله) صدا می‌زند از من مدیر چیزی کم نمی‌شود که دانش‌آموز مدرسه را دوست خودم خطاب کنم.

در آغاز ماه محرم بودیم. طبل و سنج بچه‌ها کنار زمین فوتبالشان بود. آن‌ها که هر یک هفته در میان برنامه رفتن به استخر، باغ، جاهای دیدنی شیراز و... را دارند، امروز بیرون آمده‌اند تا در هوای باز نوحه خوانی و سینه‌زنی کنند؛ شاید برای این که مزاحم همسایه‌های مدرسه نشوند. بعد دور هم آتش نذری بخورند و آخر سر هم با بازی و تفریح، خستگی پانزده روز درس خواندن را از تن به در کنند. شنیده بودیم که مدرسه آقای مرادی به شکل ویژه‌ای توسط خود بچه‌ها اداره می‌شود. پس در این مورد از ایشان سؤال کردیم.



در کوهپایه‌های شهر شیراز او را با دانش‌آموزانش دیدیم. در جاده‌ای خاکی و زمینی که قرار است تا چند سال آینده خیابان و آپارتمان شود. اما برای او و بچه‌هایی که در آن زمین مشغول فوتبال بودند، فرقی نمی‌کرد. آن‌ها نه به یک خانه و شهر، که به ساختن دنیایی فکر می‌کردند که «آرمان‌شهر» انسان‌های بزرگ در طول قرن‌ها بوده است. تصور ساختن دنیایی که در آن انسان‌ها به هم اعتماد کامل دارند، همدیگر را با نام‌های نیکو صدا می‌زنند، و در هر قدمی که برمی‌دارند و هر کلامی که بر لب می‌آورند،

آقای مرادی، آیا مسئولیت‌های مدرسه بین بچه‌ها تقسیم شده است و هر کدام وظیفه‌ای معین دارند؟

نه. همه در همه کارها سهیم هستند. «النظافة من الایمان» از دستورالعمل‌های اولیه اسلام است و شعار مدرسه ماست؛ طوری که ما سرایدار یا بابای مدرسه نداریم. همه موظف‌اند کلاس و مدرسه را تمیز نگاه دارند. کلاس‌ها موقت شده است و بچه‌ها کفش‌های خود را درمی‌آورند. اگر چند وقت یک بار مدرسه به گردگیری و جارو نیاز داشته باشد، از بین بچه‌ها افرادی داوطلب می‌شوند و کار را انجام می‌دهند. بعد از گذشت ده سال، یک میز یا صندلی پیدا نمی‌کنی که روی آن خطی کشیده شده باشد. بچه‌ها هر کدام مسئول کار خود و نیز امور مدرسه هستند. تلفن زنگ می‌زند، از دانش‌آموز می‌خواهم جواب دهد. کسی به مدرسه مراجعه می‌کند، از یکی از بچه‌ها می‌خواهم که مؤدبانه سلام دهد و سؤال کند با چه کسی کار دارند. من و همکارانم راهنما و مشاور هستیم و کار سازمان‌دهی و کنترل را بر عهده داریم.

فروشگاه مدرسه فروشنده ندارد. قیمت اجناس مشخص شده است. هر کس مراجعه می‌کند، جنس خود را برمی‌دارد و پولش را می‌گذارد. در این سال‌ها، یک مورد خطای عمدی از آن‌ها ندیده‌ام.

آقای مرادی، صمیمیت محیط شما می‌تواند به خاطر تعداد کم دانش‌آموزان باشد؟ این که شما می‌توانید هر صبح با بچه‌ها دوستانه دست بدهید و احوال‌پرسی کنید، یا آن‌ها را از روی کفش‌هایشان حضور و غیاب کنید، آیا به این علت نیست که تعداد آن‌ها کمتر از شصت نفر است؟

یک زمانی ۱۲۰ دانش‌آموز داشتیم و بعد از آن ۳۰۰ نفر. صاحب مکان قبلی امتیاز گرفت و خودش مستقل شد. دو سال پیش، بعد از مراجعه بسیار به استانداری و تقاضای جا و زمین، در نهایت باغچه کوچکی را اجاره کردم و سه کانکس شش در چهار مخصوص کلاس خریدم و امسال یک کلاس اول و دو کلاس دوم دارم. روش کار ما در این چندین سال، با تغییر تعداد دانش‌آموزان، عوض نشده است. بچه‌های ده سال پیش من امروز سال دوم دانشگاه هستند. از اکثر آن‌ها خبر دارم. نشانی و شماره تلفنشان را دارم و گاه به خانه‌هاشان می‌روم. سالی یک بار آن‌ها را با دانش‌آموزان مدرسه در باغی و مکانی دور هم جمع می‌کنم تا از خاطراتشان برای بچه‌ها بگویند.

بچه‌ها وقتی از این دنیای کوچک و زیبا به دنیای واقعی که کاملاً متفاوت است پا می‌گذارند، دچار مشکل نمی‌شوند؟ این مدینه فاصله با دنیای بیرون خیلی متفاوت و بلکه در تناقض نیست؟

پیش از این در جواب چند استاد دانشگاه که برای دیدن مدرسه آمده بودند و همین نظر را داشتند، گفتم: فعلاً همین از دست من بر می‌آید. اگر همین را هم کنار و دست روی دست بگذارم، چگونه باید جوابگوی کاری باشم که می‌توانستم و انجام ندادم. سعی می‌کنم تا آن‌جا که در حد فهم بچه‌هاست تفاوت دنیای بیرون را به آن‌ها یادآوری کنم. تلاشم این است که بتوانم آن‌ها را تا شکل‌گیری کامل شخصیتشان تا دبیرستان، همراهی کنم.

تا پایان دبیرستان هم که آن‌ها را همراهی کنید، باز وارد محیط اجتماع می‌شوند. یک نفر با این تعالیم، میان مردمی که آموخته‌های او را ندارند، چه می‌تواند بکند؟

من معتقدم با یک گل هم بهار می‌شود. صبر و حوصله و استقامت می‌خواهد. دقیقاً آن‌جا که فکر می‌کنی به شب سیه و ناامیدی رسیده‌ای، صبح سفید طلوع می‌کند. یک بار بچه‌ها را به حوزه علمیه بردم. روحانیون با فاصله نشسته و در حال امتحان دادن بودند. چند نفر هم در جلسه مراقب بودند. بچه‌ها با تعجب پرسیدند، چرا این‌ها با فاصله نشسته‌اند و مراقب دارند؟ مگر روحانی نیستند؟ دانش‌آموزان من همیشه کنار هم نشسته‌اند و امتحان داده‌اند. در طول این ده سال، فقط یک نفر تقلب کرد که آن هم کار و حرفش درسی برای من بود. همیشه می‌گفتم تقلب، ضایع کردن حق دیگران و نابودی آینده خود است. تقلب دانش‌آموز را دیدم و چیزی نگفتم. فردای آن روز آمد و گفت: اگر چیزی بگویم، مرا کتک نمی‌زنید؟! گفتم: هیچ وقت کسی را کتک نزده‌ام. گفت: به من دست دهید و قول دهید که عصبانی هم نمی‌شوید. چون برای شما و زن و بچه‌تان بد است. از من بیعت گرفت عصبانی نشوم، چون نگران زن و فرزند من بود! ادامه داد: من تقلب کرده‌ام. دیشب به کارم فکر کردم و پشیمانم. اگر به من صفر ندهید، به همه بچه‌ها می‌گویم و بعد از این مدرسه می‌روم.

بچه‌ها روزی یک ساعت در مدرسه می‌خوانند. این استراحت و خواب نیست، در حالی که دراز کشیده‌اند، من جریان‌ات مربوط به عالم دیگر را به آن‌ها یادآوری می‌کنم. از پل صراط و حق الناس می‌گویم... تا توان داشته باشم و نور امیدی و یک دانش‌آموز باشد، ادامه می‌دهم.

در کنار این تعالیم، والدین آن‌ها نیز آموزش می‌بینند تا بچه‌ها کمتر دچار دوگانگی محیط شوند؟

ابتدای سال کتابی برای مطالعه به والدین می‌دهم. از آن‌جایی که تدریس بعضی درس‌ها مثل دینی و تربیتی با خودم است، زیر سؤال‌هایی که به بچه‌ها می‌دهم تا به خانه ببرند، پرسشی برای والدین نیز می‌نویسم. جای پاسخ آن را هم در

نوجوانان مدرسه را با نام‌های نیکو صدا کرده‌ام: دوست من، رفیق من، مرد من، یار امام زمان (عج) و یار امام حسین (ع)

بعد از گذشت ده سال، یک میز یا صندلی پیدا نمی‌کنی که روی آن خطی کشیده شده باشد

با بچه‌ها باید زیبا سخن گفت. حتی به کار بردن لفظ معمول «شیطان» برای بچه‌ها درست نیست

یک دست و قوی کار می‌کنند. ما معدل ۱۴ هم داریم و گفته‌ایم که در این مدرسه نمرهٔ بیخود به دانش آموز نمی‌دهیم، چرا که ظلم در حق جامعه و خود او محسوب می‌شود. هنگام پذیرش، حدود یک ساعت شرایط مدرسه را برای والدین توضیح می‌دهیم. اتفاقاً دنبال خانواده‌هایی هستیم که هنگام مراجعه، از ظاهرشان پیداست که خیلی مذهبی نیستند. اگر بتوانم ذهن این افراد را یک درصد هم به موضوع دین معطوف کنم، شاید توانسته باشم قدمی بزرگ بردارم. نود و نه درصد از دین ما جاذبه است.

وقتی خانواده‌ها خیلی مذهبی نباشند، دانش آموز دچار تناقض بین محیط خانه و مدرسه نمی‌شود و آزار نمی‌بیند؟

نه، بچه‌هایی را با این شرایط داریم که بیشتر روی خانواده‌هایشان تأثیرگذار بوده‌اند. یکی از والدین تعریف می‌کرد در شب یلدا، در منزل یکی از اقوام مهمان بودند. جمعیت در کنار پذیرایی و صحبت و خنده، به تماشای ماهواره هم مشغول بودند که فرزندشان مقابل صفحهٔ بزرگ تلویزیون می‌ایستد و با مهربانی و لبخند می‌گوید: حیف از چشمان زیبای شما نیست که این صحنه‌ها را می‌بینید؟ همین حرف تعدادی را از جلوی تلویزیون بلند می‌کند.

از بچه‌ها خواسته‌ام اگر خواستند چیزی را به بزرگ‌ترها بگویند که نمی‌توانند و ممکن است به آن‌ها گفته شود بچه‌ای، نمی‌دانی و... بگویند: مرادی این را گفته.

با بچه‌ها باید زیبا سخن گفت. حتی به کار بردن لفظ معمول «شیطان» برای بچه‌ها درست نیست. شیطان رانده شدهٔ درگاه خداست و انسان خلیفهٔ خدا! بچه‌ها را از خدا نمی‌توان دور کرد. **غیر از جنبه‌های مذهبی، اخلاقی و تربیتی بچه‌ها و در کنار رفتارهای زیبایی مثل هم‌یاری و اعتماد متقابل و امثال آن، چه فعالیت‌های علمی و آموزشی دیگری دارید؟**

ساعت آموزشی ما از هفت صبح تا پنج بعدازظهر است. به همین نسبت، ساعات درسی مان نیز بیشتر است. مثلاً به جای پنج ساعت ریاضی، در هفته نه ساعت ریاضی داریم و یا علوم به جای چهار ساعت در هفت ساعت ارائه می‌شود. این‌ها درس‌هایی است که به آن‌ها علوم پایه می‌گویند. به نظر من، ورزش هم پایه است. تلاش داریم همهٔ درس‌ها به شکل شایسته و لازم آموزش داده شوند.

کم‌کم به ماشین رسیده بودیم و باید با بچه‌ها خداحافظی می‌کردیم. به آقای مرادی غبطه می‌خوردم که چه زیبا در دل بچه‌ها نشست است و به تبع آن در دل خدا. شکرگرد معلمی را از انبیا آموخته و کلام خدا را در زمین مستعد دل بچه‌ها کاشته تا بهترین ثمر را برداشت کند.



کتاب تعیین می‌کنم که با مراجعه به فلان صفحه از این کتاب، به جواب می‌رسید. صفحاتی را تعیین می‌کنم که سؤال برانگیز باشد و پدر و مادرها علاقه‌مند شوند یکی دو صفحهٔ دیگر را با آن نگاه کنند. تا آخر سال، ده مرتبه، ده سؤال از والدین می‌پرسم و به این ترتیب قسمت‌های مهم کتاب خوانده می‌شود.

آیا بچه‌ها هنگام ثبت نام، از نظر درسی یا مذهبی بودن خانواده‌ها گزینش می‌شوند؟

خیر، بعضی مدارس بچه‌ها را از غربال معدل، آزمون و وضعیت مالی و میزان هم‌یاری والدین و... می‌گذرانند. بچه‌های بیش فعال و مشکل‌دار را هم کنار می‌گذارند و با دانش‌آموزان